

بوستان سهدی

محمد علی ناصح

رئیس انجمن ادبی ایران

۱۰

«چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان»
تعریض بظہیر فاریا بیست که در مدح قزل ارسلان در قصیدہ باین مطلع :
شرح غم تولدت شادی بجان دہد وصف لب تو طعم شکر در دہان دہد
تا آنجا کہ گفته است :
نه کرسی فلک نہد اندیشہ زیر پای تا طالع است بر رکاب قزل ارسلان دہد
و گویا این بیت نسبت بہ بیت بعد :
بالای کاینات پرد ہزار سال سیمرغ و ہم تاز جناہش نشان دہد
چندان اغراق آمیز نہاد!
مراد آنست کہ اینگونہ مبالغہ در ستایش ممدوحان و پادشاہان روانیست
و ضرورت ندارد -- اتابک مظفرالدین قزل ارسلان بن ایلدگز در زمان سلطنت
ارسلان بن طغرل سلجوقی و پسرش طغرل بن ارسلان بسیار محترم و معزز میزیست
و منصب سپہسالاری اتابکی داشت و در نوبت طغرل « بکسر راء » اندیشہ پادشاہی
باستقلال در ضمیر پرورد و دم از اطاعت خلیفہ بغداد زد و بمواضعہ امرای عراق

سلطان را بگرفت و بهمدان آمد و بر تخت سلطنت نشست و ملک او را مقرر گشت پس از آن امیران همدان شده سلطان قزل ارسلان را مست خفته درخیمه بکشتند آنگاه بعضی از سران سپاه طغرل بن ارسلان را از قلعه مجیس بیرون آوردند و او دیگر بار بر سریر فرمانروائی جلوس کرده از مخالفان سخت کیفر خواست. این پادشاه که بزور بازو مغرور بود و بزرگان از وی میهراسیدند در جنگ با خوارزمشاهیان روز بیست و چهارم جمادی الاخره سال ۵۹۰ هجری بدست قتلغ اینانج از امرای خوارزمشاه «تکش بن ارسلان» در ری کشته شد. قزل ارسلان «شیر سرخ»، «ایلد گز» «چشم رعیت» .

«اگر بنده سر برین در بنه کلاه خداوندی از سربنه»

«اگر» را مفید تحقیق میتوان دانست، چون بنده و باید فرمان بری باستان جلال ایزدیکتا سر اطاعت فرود آور، و نیز ممکنست بمعنی شک گفته شود اگر خود را بنده آفریدگار جهان میدانم بعبودیت کوش «و» دربار گاه کبریای پادشاهان که ملک وی سرمدی و پایدارست تاج بزرگی و فرمانروائی بر گذار را از سر بردار «بنده» ظاهرآ در اصل بمعنی «بسته و زنجیر شده» بوده و اراده معنی «برده» چاکر «زرخرید» خدمتگاران این لفظ بدین مناسبتست که «عبد» «خادم» گوئی مقید و بسته بزنجیر عبودیت و اطاعت مولای خویشست.

« بدر گاه فرمانده ذوالجلال چو درویش پیش توانگر بنال»

یعنی بر آستان یگانه فرمانروای بزرگ و توانا که حتی آفریدگان فرمان او و امر و نهی آن اوست «الاله الخلق والامر» مانند درویشی در برابر توانگر تضرع کن .. یا اینکه «تو که خود یکی از مردمی و چون دیگران گدائی» چیزی از خود نداری و بخداوند محتاجی «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید» دست نیاز بدر گاه ایزد بین نیاز برار و «در طلب سعادت دو جهانی» عجز و زاری نمای.

«چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش چو درویش مخلص بر آور خروش»

«لبس» بکسر لام «لباس» و «لبس» «بفتح آن» مشتبه ساختن و پنهان داشتن کار

هنگام ادای فرائض عبادت جامعه پادشاهی در بر مکن و پای بند غرور سلطنت از سر بنه و چون وارستگان از قیود دنیوی و آزاد مردان که طاعتشان رنگ ریاندارد و از روی نیت پاک و صمیم قلب باشد بخروش و بناله وزاری پرداز .

« که پروردگارا توانگر توئی توانا و درویش پرور توئی »

« و بگو » ای پرورنده و آسایش رسان و نجات بخش خلق از بلیات، آنکه از همه بی نیاز و بذات غنی باشد توئی و خداوند قادر و چیره دست و نیروی ضعیفان و بینوایان جز تو نیست « بجای » توئی « توئی » باید نوشت و برای اثبات صحت این نظر بدیوان ادیب صابر « که باهتمام این بنده صورت تصحیح پذیرفته است » و این قصیده وی « نیکوی بر تست عاشق دیگران بر نیکوی ... » مراجعه خواهید فرمود .

« نه کشور خدایم نه فرماندهم یکی از گدایان این درگم »

خداوند ملک و پادشاه مطاع و حکمران ایستم بلکه یکی از گدایان و در یوزه گران آستان عظمت و کبریای توام .

« تو بر خیر و نیکوی دهم دسترس و گرنه چه خیر آید از من بکس »

تو خود توفیق نیکوکاری بمن بخش و بکارهای پسندیده ام توانا گردان که اگر تأیید و دستیاری تو نباشد از من بنده ناتوان عاجز و فرومانده « احسان و خوبی بخلق » عمل مبرور، چگونه بر آید، ممکن نیست .

« دعا کن بشب چون گدایان بسوز اگر میکنی پادشاهی بروز »

هر چند روزها را بتدابیر امور سلطنت و شهریاری میگذرانی شب هنگام بسوز درون و از سردرد بدر گاه بر آورنده حاجات دست دعا و مناجات بردار و توفیق طلب .

« کمر بسته گردنکشان بردرت تو بر آستان عبادت سرت »

در همان حال که سران و گردنفر از آن بدر گاه تو کمر اطاعت بسته و بخدمت ایستاده اند ترا سزد که بر آستان بندگی و پرستش ایزد یکتا چهره سائی .

« زهی بندگان را خداوند گار خداوند را بنده حق گزار »

خوشاتو که سرور و مهتر بندگان خدا و خلق جهان و دربار گاه یزدان بنده هستی که شرط اطاعت و عبودیت را بجامیآوری. اتابکان فارس «اتابکان سلغوری» بنژاد از طوایف تر کمان و از نسل شخصی سلغور نام بوده اند - درسنة (۵۴۳) سنغر بن مودود فارس را از تصرف ملکشاه بن محمود بن محمد سلجوقی بیرون کرده خود را مظفرالدین و اتابک فارس خواند و سلسله سلغوری را تشکیل داد نام این اتابکان و دوران حکومت آنان :

- ۱ - اتابک سنغر بن مودود از سال ۵۴۳ تا سنه ۵۵۸
- ۲ - زنگی بن مودود « ۵۵۸ « ۵۷۱
- ۳ - تکله بن زنگی « ۵۷۱ « ۵۹۰
- ۴ - طغرل بن سنغر بن مودود « ۵۹۰ « ۵۹۹
- ۵ - سعد بن زنگی « ۵۹۹ « ۶۲۳
- ۶ - مظفرالدین ابوبکر بن سعد « ۶۲۳ « ۶۵۸
- ۷ - سعد بن ابوبکر در سال ۶۵۸ « دوازده روز
- ۸ - محمد بن سعد از سال ۶۵۸ تا ۶۶۰
- ۹ - محمد شاه بن سلغور بن سعد « ۶۶۰ « ۶۶۱
- ۱۰ - سلجوقشاه بن سلغور « ۶۶۱ « ۶۶۲
- ۱۱ - ابش «بفتح اول و ثانی» دختر سعد بن ابوبکر از سال ۶۶۲ تا ۶۶۳

رسال جامع علوم انسانی

بدنیست بدانید که :

۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در کتابخانه هاتوزا Hattousa (پایتخت هی تیت Hittite) متنهایی به هشت زبان مختلف وجود داشته است .